

جامعة العلامة الطباطبائي
كلية الآداب الفارسية واللغات الأجنبية
قسم اللغة العربية وآدابها

المديح النبوي في الأدبين العربي والفارسي
(دراسة مقارنة بين محمد البوصيري والعتار النيشابوري)

بحث مقدم لنيل شهادة الدكتوراه في اللغة العربية وآدابها

الأستاذ المشرف:
الدكتور سيد محمد حسيني

ساعد على الإشراف:
الدكتور رضا ناظميان
والدكتورة ربابه رضاني

إعداد:
عبدالحميد احمدي

طهران
١٣٨٨ هـ.ش
٢٠٠٩

فرم گردآوری اطلاعات پایان نامه‌ها

عنوان: المدیح النبوی فی الأدبین العربی و الفارسی (دراسة مقارنة بین محمد البوصیری و العطار النیشابوری)
نویسنده: عبدالحمید احمدی
استاد راهنما: دکتر سید محمد حسینی استادان مشاور: دکتر رضا ناظمیان و دکتر ربابه رمضانی استادان داور: دکتر رقیه رستم پور، دکتر مجید صالح بیک، دکتر بیژن کرمی
نوع پایان نامه: بنیادی * توسعه ای کاربردی
مقطع تحصیلی: دکترا سال تحصیلی: ۱۳۸۷-۸۸
محل تحصیل: تهران نام دانشگاه: علامه طباطبائی دانشکده: ادبیات فارسی و زبان های خارجه
تعداد صفحات: ۲۷۰ گروه آموزشی: زبان و ادبیات عربی
کلید واژه به زبان فارسی: ادبیات تطبیقی ، مدیح نبوی، حقیقت محمدی ، محمد بوصیری، عطار نیشابوری
کلید واژه به زبان انگلیسی: Comparative Literature, Praise of the prophet, Mohammdian Fact, Attar, Bousiri

کتابخانه مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

مدیح نبوی یکی از زمینه های شعری است که محور اصلی آن شخصیت حضرت محمد (ص) است. در این هنر شعری، شاعر به توصیف ابعاد مختلف شخصیت پیامبر می پردازد، او را به لحاظ قیافه ی ظاهری و منش اخلاقی می ستاید و زبان به ذکر معجزات آن حضرت و هر آنچه که در ارتباط با رسالت اوست می گشاید. سخن شاعران در این باب از قلبی برآمده که سرشار از اخلاص و صداقت است و بر عاطفه ای متکی است که ایمان به رسالت پیامبر و عشق به اخلاق انسانی و ربّانی او، آن را شعله ور ساخته است. ستایش پیامبر دارای تاریخچه ای طولانی و ممتد است که در دوران حیات آن حضرت شروع و بعد از وفات ایشان نیز ادامه پیدا کرده است. استمرار این نوع ستایش بدین معناست که پیامبر در زندگی هر مسلمانی حضور معنوی دارد حضوری که می توان آن را به جاودانه بودن رسالتش، و ادامه یافتن راه و رسم او تعریف نمود. چنین ستایشی در آثار خیل عظیمی از شاعران مسلمان با ملیتهای مختلف تجلی نموده است. در این میان شاعران فارسی زبان همانند شاعران عرب از حضرت محمد (ص) به عنوان منبعی سرشار از کمالات اخلاقی در جهت الگو سازی در ابعاد مختلف رفتاری و گفتاری بهره جسته اند به گونه ای که در طی قرون متمادی از رودکی تا دوره معاصر کمتر شاعری در زبان فارسی می توان یافت که به مدح پیامبر نپرداخته باشد. به دلیل جایگاه ویژه ای که این نوع شعر در ادبیات فارسی و عربی دارد، پژوهش حاضر با رویکردی مقایسه ای در چهار چوب ادبیات تطبیقی به بررسی مدیح نبوی در آثار عطار و بوسیری پرداخته و با تکیه بر تولید ادبی این دو شاعر برجسته، جلوه های مختلف این هنر شعری را در ادبیات فارسی و عربی منعکس ساخته است و به این نتیجه دست یافته است که:

۱: بوسیری و عطار در بیشتر موارد به ارائه افکار و معانی مشترکی پرداختند. این همگونی در معنا، بدین سبب است که آنان در تصوّرشان نسبت به شخصیت پیامبر تحت تأثیر منابعی مشترک همچون: قرآن، سنت، کتابهای تاریخی و آثار و روایت های اهل تصوف قرار گرفته بودند.

۲: فراوانی درون مایه در مدیح نبوی بوسیری بیش از عطار بوده است. بوسیری به معجزه قرآن کریم توجه خاصی نشان داده است در صورتیکه عطار به چنین درون مایه ای نپرداخته است.

۳: پر بسامدترین درون مایه در مدیح نبوی عطار معراج نبوی است.

صحت اطلاعات مندرج در این فرم براساس محتوای پایان نامه و ضوابط مندرج در فرم را گواهی می نمایم.

نام استاد راهنما:

سمت علمی:

نام دانشکده:

رئیس کتابخانه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الإهداء

إلى أبي العزيز الذي تحمّل مشقّة الغربة للكّد على أهله وعياله.
إلى أمّي الغالية التي علّمتني معاني الحبّ والإخلاص وتحمّل الأعباء.
إلى زوجتي وشريكة حياتي التي هي بالنسبة لي رمز الوفاء والصبر.
إلى ابنتي العزيزة تسنيم التي بجانبها تحلّو لي الحياة وتصفو.
وإلى جميع أولئك الذين يسعون جاهدين في دفع عجلة التقدّم العلمي
والسموّ الأخلاقي إلى الأمام.

چکیده ی فارسی

مدیح نبوی یکی از زمینه های شعری است که محور اصلی آن شخصیت حضرت محمد (ص) است. در این هنر شعری، شاعر به توصیف ابعاد مختلف شخصیت پیامبر می پردازد، او را به لحاظ قیافه ی ظاهری و منش اخلاقی می ستاید و زبان به ذکر معجزات آن حضرت و هر آنچه که در ارتباط با رسالت اوست می گشاید. سخن شاعران در این باب از قلبی برآمده که سرشار از اخلاص و صداقت است و بر عاطفه ای متکی است که ایمان به رسالت پیامبر و عشق به اخلاق انسانی و ربّانی او، آن را شعله ور ساخته است.

ستایش رسول دارای تاریخچه ای طولانی و ممتد است که در دوران حیات آن حضرت شروع و بعد از وفات ایشان نیز ادامه پیدا کرده است. استمرار این نوع ستایش بدین معناست که پیامبر در زندگی هر مسلمانی حضور معنوی دارد، حضوری که می توان آن را به جاودانه بودن رسالتش، و ادامه یافتن راه و رسم او تعریف نمود. چنین ستایشی در آثار خیل عظیمی از شاعران مسلمان با ملیتهای مختلف تجلی نموده است. در این میان، شاعران فارسی زبان همانند شاعران عرب از حضرت محمد (ص) به عنوان منبعی سرشار از کمالات اخلاقی در جهت الگو سازی در ابعاد مختلف رفتاری و گفتاری بهره جسته اند به گونه ای که در طی قرون متمادی از رودکی تا دوره ی معاصر کمتر شاعری در زبان فارسی می توان یافت که به مدح پیامبر پرداخته باشد.

در ادبیات عربی، عصر نبوت سرآغاز شکل گیری مدایح نبوی به شمار می آید. شاعران صدر اسلام، برای دفاع از حضرت محمد (ص) و دعوت انسان ساز او، تواناییهای شعری خود را به کار گرفته و از آن به عنوان یک ابزار تبلیغاتی جهت خنثی کردن توطئه ی دشمنان بهره جسته اند.

در رابطه با پیش جوانه های مدیح نبوی در ادبیات فارسی می توان گفت که این موضوع در قرن چهارم رشد کرد. در این قرن ستایش پیامبر در قالب قطعه و یا به تقلید از نویسندگان و خطیبان، در آغاز آثار برخی از شاعران ظاهر گشت.

ادبیات فارسی در قرن ششم شاهد دوران شکوفایی شعر عرفان و تصوف بود. یکی از مهمترین موضوعاتی که شاعران صوفی مسلک به آن توجه داشته اند موضوع مدیح نبوی است. مدیح نبوی در این دوره به طور فزاینده ای گسترش پیدا کرد. شاعران این دوره، هم به لحاظ به کار گیری قالب های شعری و هم به لحاظ درون مایه، در زمینه ی مدیح نبوی تنوع آفرین بوده اند.

به دلیل جایگاه ویژه ای که این نوع شعر در ادبیات فارسی و عربی دارد، پژوهش حاضر با رویکردی مقایسه ای در چهار چوب ادبیات تطبیقی به بررسی مدیح نبوی در آثار عطار و بوسیری پرداخته و با تکیه بر تولید ادبی این دو شاعر برجسته، جلوه های مختلف این هنر شعری را در ادبیات فارسی و عربی منعکس ساخته است.

کلید واژه : مدح، مدیح نبوی، درون مایه های سنتی و دینی، حقیقت محمدی.

الفهرس

الصفحة

الموضوع

١

المقدّمة

الباب الأوّل : المديح النبوي وتطوّره في الأدب العربي (من صدر الإسلام حتى نهاية العصر العبّاسي)

٥

الفصل الأوّل : بين المدح والمديح النبوي

١١

الفصل الثاني : المديح النبوي في عصر النبوة

٣٢

الفصل الثالث : المديح النبوي في العصر الأمويّ

٤١

الفصل الرابع : المديح النبوي في العصر العبّاسي

الباب الثاني : المديح النبوي وتطوّره في الأدب الفارسي (منذ نشأته حتى القرن السابع)

٥٤

الفصل الأوّل : الأدب الفارسي بعد الإسلام (من القرن الأوّل حتى القرن الثالث)

٦٠

الفصل الثاني : المديح النبوي في الأدب الفارسي (القرن الرابع والخامس)

٧١

الفصل الثالث : المديح النبوي في الأدب الفارسي (عهد السلاجقه)

الباب الثالث: المديح النبوي عند العطار والبوصيري

٩٧

الفصل الأوّل : العطار حياته وشعره

١١٢

الفصل الثاني : البوصيري حياته وشعره

١٢٦

الفصل الثالث : المديح النبوي عند العطار والبوصيري (دراسة في المضمون)

١٧٤

الفصل الرابع : المديح النبوي عند العطار والبوصيري (دراسة في الشكل)

٢٢٣

الخاتمة

٢٢٦

الملخص الفارسي

٢٦٢

المصادر والمراجع

المقدمة

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين.
وبعد:

فإن فن المديح النبوي الذي يقوم فيه الشاعر بوصف محاسن النبي الأخلاقية والحلّقيّة، ويذكر معجزاته المادّية والمعنويّة، ويتناول كلّ ما له صلة بأمر الرسالة ظهرت بذوره الأولى في الأدب العربي منذ بعثة النبي محمد ﷺ الذي نادى بتعديلات جذرية في حياة كافة الناس على أكثر من صعيد. فمن الطبيعي أن ينقسم الناس حوله إلى قسمين: منهم من آمن به وأيده باللسان واللسان، ومنهم من كفر به وحاربه بهما. فصورة النبي محمد ﷺ والتي تجلّت في شعر شعراء المؤمنين برسالته كانت مزيجا بين معالم الشخصية الإنسانية المثلى كما يريدّها كلّ إنسان وبين ما وضّحه القرآن عن شخص النبي وفحوى رسالته.

وقد حظيت شخصية النبي محمد ﷺ باهتمام واسع عند شعراء المسلمين من العرب وغيرهم . فالأدب العربي احتضن على مر العصور الكثير من الشعراء الذين قاموا بتمجيد الرسول وبالثناء على مكارمه الأخلاقية، فكان منهم في القديم : حسان بن ثابت ، وكعب بن زهير ، والكميت بن زيد الأسدي والناشئ الأكبر ، وأبو العتاهية، والبوصيري، وابن جابر الأندلسي، وفي العصر الحديث : سامي البارودي و خليل مطران ، وأحمد شوقي ، و خليل مردم بك ، وعمر أبوريشه.

وإذا انتقلنا إلى الأدب الفارسي نجد أن كثيرا من الأدباء الإيرانيين قديما وحديثا تناولوا هذا الفن الشعري في نتاجاتهم الأدبية ، فالأدب الفارسي زاخر بمنظومات شعرية رائعة في مدح النبي ﷺ وعلى لسان كبار شعرائه من لدن الرودكي إلى عصرنا الراهن.

لذلك كله استحق هذا الفن أن يدرس على أكثر من ساحة وأن لا تقتصر دراسته على الأدب العربي فحسب بل يجب أن تتعداه إلى المقارنة بينه في الأدب العربي وفي آداب الأمم المختلفة.

فالدراسة التي تقارن بين ما نظمه شعراء العرب في مدح النبي وبين ما أنشده شعراء الفرس في هذا المجال تعدّ موضوعا خصبا من موضوعات الأدب المقارن لاختلاف اللغة أولا ، وقيام الصلة الوثيقة بين شعراء الأديين في تناولهما لهذا الفنّ ثانيا، وذلك بسبب تأثرهم بمصادر مشتركة كالقرآن الكريم، والسنة النبوية، وبعض الأفكار الصوفية التي انتشرت انتشارا واسعا في البيئتين العربية والفارسية.

ولأهمية هذا الموضوع وإبراز مصادر التفاهم والتقارب بين الشعوب الإسلامية وطرائق تفكيرها تم اختيار المديح النبوي في الأديين العربي والفارسي بين علمين من أعلامه.

وقد قامت الدراسة وعلى أساس من المنهج التفسيري التحليلي بمعالجة نشأة المديح النبوي ومراحل تطوره في الأديين العربي والفرسي حتى القرن السابع، حيث انتهى بها المطاف في الأدب العربي عند البوصيري وفي الأدب الفارسي عند العطار النيشابوري. وقد اشتملت الدراسة على ثلاثة أبواب، توزعت على النسق التالي :

- **الباب الأول :** المديح النبوي وتطوره في الأدب العربي، وجاء هذا الباب في أربعة فصول تضمن الفصل الأول مفهوم المديح النبوي وصلته بالمدح، وتعرض الفصل الثاني للحديث عن المديح النبوي في صدر الإسلام، والظروف التي أحاطت به، ثم جاء الفصل الثالث ليلقي بظلاله على المديح النبوي في العصر الأموي حيث الأحزاب المتصارعة كانت تشكل أهم ميزة لهذا العصر . وفي الفصل الرابع والذي اختص بالحديث عن فن المديح النبوي في العصر العباسي تمت معالجة هذا الفن كظاهرة انعكس صداها في نتاجات كثير من الشعراء ذوي النزعات المختلفة، وأهم نزعة تطالعنا في هذا العصر والتي كان لها الأثر البارز على المديح النبوي في العصور اللاحقة نزعة التصوف، حيث انبثق منها ذلك المفهوم الخاطيء حول الحقيقة المحمدية، والذي تجلّى بوضوح في كلام حسين بن منصور الحلاج و محيي الدين ابن عربي، وظهر في نتاجات كثير من الشعراء في الأديين العربي والفرسي.

- **الباب الثاني :** المديح النبوي وتطوره في الأدب الفارسي، وقد اشتمل هذا الباب على ثلاثة فصول، اختص الفصل الأول بالحديث عن اللغة الفارسية وتطورها بعد الفتح الإسلامي وعن البذور الأولى للأدب الفارسي بعد الإسلام، وجاء الفصل الثاني كي يتناول الأدب الفارسي في القرن الرابع والخامس عصر السامانيين والغزنويين ويتحدث عن التباشير الأولى للمديح النبوي في الأدب الفارسي والتي برزت في شعر الرودكي والكسائي المروزي والفردوسي، أما الفصل الثالث فقد تطرق إلى الشعر الفارسي وتطوره في العصر السلجوقي وتكلم عن تجليات النزعة الصوفية في الأدب الفارسي وعن عناية أساطين الشعر الفارسي بالمديح النبوي في نتاجاتهم.

- **الباب الثالث :** المديح النبوي عند العطار والبوصيري، فقد اعتمد هذا الباب والذي يُشكل مرتكز البحث وأساسه على أربعة فصول ، فجاء الفصل الأول والثاني كي يتناول خلاصة موجزة عن البيئه العامة للعصر الذي عاش فيه الشعراء كل على حدة، وعن حياتهما الفردية ومشربهما الفكري ومترلتهما الشعرية. والفصل الثالث اختص بدراسة خصائص المديح النبوي عند الشعراء والمتمثلة في المضامين حيث تم إلقاء الضوء فيه على أوجه الاتفاق والاختلاف بين الشعراء في تناولهما للموضوع ومدى تأثرهما بما جاء في القرآن الكريم والسنة النبوية والأفكار الصوفية، وقد تمت مناقشة هذه المضامين الدينية بعرضها على مصادر التشريع الإسلامي، القرآن

والسنة، وبيان ما يتضارب منها مع التعاليم الإسلامية الحقة في تصور الشعراء لشخصية النبي ﷺ،
وأما الفصل الرابع فتناول الظواهر الفنية للمدحة النبوية عند الشعراء والمتجلىة في الصورة
الشعرية والصور الموسيقية وبناء الهيكل العام للمدحة النبوية.

وقد انطوت هذه الدراسة أيضا على خاتمة وثبت للمصادر والمراجع. وقد تم الاعتماد في هذه الدراسة
على ما يزيد من مائة وثلاثين مصدرا ومرجعا أهمها: منظومات العطار: اسرار نامه، ومنطق الطير، ومصيبت
نامه، ومختار نامه و الديوان، وكانت هذه المنظومات المصادر الرئيسة لإطروحتنا في الحديث عن المديح
النبوي عند العطار وأما فيما يخص حياة العطار وشعره فقد كان المعول على كتاب " زبور فارسي " لمؤلفه
محمد رضا الشفيعي الكدكني ، وأما بالنسبة للمديح النبوي عند البوصيري فقد كان الاعتماد على ديوانه
كمصدر رئيس.

ومن الكتب المهمة التي يسرت لنا الاطلاع على تطور المديح النبوي في الأدب العربي كتاب المدائح
النبوية حتى نهاية العصر المملوكي لمؤلفه محمد سالم محمد. وأما فيما يتعلق بالأدب الفارسي وتطوره فقد
كان لكتاب الدكتور ذبيح الله صفا، تاريخ أدبيات إيران، المقام الأول بين المراجع التي تم الاعتماد عليها.
ومما تجدر الإشارة إليه أن هذه الدراسة، حسب معرفة الباحث، هي الأولى من نوعها في الدراسات
الأدبية حيث لم يتطرق أحد من الباحثين إلى المقارنة بين المديح النبوي في الأدبين العربي والفارسي مع ما
لهذا النوع من البحث من أهمية في الدراسات الأدبية؛ فجاءت هذه الدراسة لتستكشف أهم ميزات هذا الفن
في الأدبين العربي والفارسي من خلال التركيز على نتاجات العطار والبوصيري وتبين للمتلقى أوجه
الاختلاف والاشترك في تناول الشعراء لهذا الموضوع الشعري ومدى تأثرهما بالمصادر الدينية المشتركة في
رسم لوحتهما الفنية عن النبي محمد ﷺ.

وفي الختام لا يسعني إلا أن أتقدم بجزيل الشكر ووافر التقدير إلى جميع أساتذتي الكرام في قسم اللغة
العربية وآدابها بجامعة العلامة الطباطبائي على إرشادهم القيمة وتوصياتهم البناءة طوال دراستي في هذه
المرحلة، كما أنوه أخيرا بأن هذه الأطروحة مع ما بذلناه من جهد ومشقة في سبيل كتابتها وتنقيحها لا تخلو
من الأخطاء؛ فنسأل الله العلي العظيم حُسنَ القصد، وصحةَ الفهم، وسدادَ القول، وصوابَ العمل، إنه جواد
كريم.

الباب الأوّل:

المديح النبوي و تطوّره في الأدب العربي

((من صدر الإسلام حتى نهاية العصر العباسي))

الفصل الأول:
بين المدح والمديح النبوي

تمهيد

لجأ النقاد في دراساتهم الأدبية للشعر إلى تقسيم فنون الشعر إلى قسمين رئيسيين: غنائي وموضوعي. والمقصود من الشعر الموضوعي عندهم هو الشعر الملحمي والشعر المسرحي.^١

والمتبّع لمسيرة الشعر العربي والفارسي قبل عصرنا الحديث يرى بوضوح أنّ الشعر الفارسي تميز عن نظيره العربي بما احتواه من شعر ملحمي في حين اقتصر الشعر العربي على الفنّ الغنائي الذي يعبر فيه الشاعر عن إحساسه الشخصي ويتغنّى فيه بعواطفه.^٢

ويمكن القول بأنّ الشعر الغنائي القديم يعتبر بمثابة دائرة كبيرة احتوت على ألوان من الأغراض اختلف النقاد في عددها وطريقة تصنيفها؛ فمنهم من جعلها أربعة وهي الفخر والمهجاء والمديح والنسيب، ومنهم من ذكر الثلاثة الأولى واستبدل النسيب بالوصف، ومنهم من أوصل هذه الأغراض إلى تسعة، ومنهم من جعل الشعر كلّه غرضاً واحداً وهو الوصف. والحقيقة أنّ هذا الاختلاف في العدد وطريقة التصنيف يعتبر خلافاً لفظياً لا يغيّر من واقع الأمر شيئاً، لأنّ من اقتصر على العدد القليل أدخل الأغراض بعضها في بعض، كأن يدخل الرثاء والفخر في المدح دون الاهتمام بالمواقف والبواعث النفسية.^٣

وعلى كلّ حال فإنّ الذوق الأدبي العام في العصور الخاوية كان يفضّل من بين أغراض الشعر أربعة لما لها من صلة وثيقة بحياة الشعور والاجتماع، وهي: النسيب، والفخر، والمهجاء والمدح.^٤ وكان المدح من أهمّ الأغراض الشعرية وخاصّة قبل أن يهتدي الشاعر إلى فهم حقيقة رسالته في المجتمع. وقد تجلّى ذلك بوضوح في كثير من نتاجات الأدباء في الأديين العربي والفارسي على مرّ العصور.

١ - محمّد غنيمي هلال: النقد الأدبي الحديث، ص ٣٧٣.

٢ - أحمد أحمد بدوي: أسس النقد الأدبي عند العرب، ص ١٣٤. وعبدالعزیز العتيق: في النقد الأدبي، ص ١٧٢.

٣ - المصدر نفسه، ص ١٧٢. والنقد الأدبي الحديث، ص ١٧٥.

٤ - أسس النقد الأدبي عند العرب، ص ١٣٦.

المدح حدوده ومقاييسه:

الميم والبدال والحاء أصلٌ صحيح يدلُّ على وصفٍ محاسنٍ بكلامٍ جميل. ومَدَحَهُ يَمْدَحُهُ مَدْحًا: أَحْسَنَ عليه الثناء^١ بما فيه من الصِّفَاتِ الْجَمِيلَةِ، خَلْقِيَّةٍ كَانَتْ أَوْ اخْتِيَارِيَّةً. وقد حاول بعض النقاد والأدباء أن يبحثوا عن أصحَّ هذه الصفات التي يمدح الشاعر بها ممدوحه مجتهدين في تقنين هذه المسألة. فنجد قدامة بن جعفر (تـ ٣١٠ هـ)، المتأثر بأرسطو في فلسفته الأخلاقية،^٢ يحدّد صفات المدح في أربع صفات رئيسة قائلا: «إنه لما كانت فضائل الناس من حيث هم ناس، لا من طريق ما هم مشتركون فيه مع سائر الحيوان، على ما عليه أهل الألباب من الاتفاق في ذلك، إنما هي العقل والشجاعة والعدل والعفة، كان القاصد لمدح الرجال بهذه الأربع الخصال مصيباً، والمداح بغيرها مخطئاً.^٣» ثم يواصل قدامة حديثه عن هذه الخصال الأربع وما يتفرع عنها من فضائل ثانوية بقوله: «وقد يتفنن الشعراء في المديح بأن يصفوا حسن خلق الإنسان، ويعددوا أنواع الأربع الفضائل التي قدمنا ذكرها وأقسامها وأصناف تركيب بعضها مع بعض. وما أقل من يشعر بأن ذلك داخل في الأربع الخلال على الانفراد أو بالتركيب، إلا أهل الفهم. مثل أن يذكروا من أقسام العقل: ثقابة المعرفة، والحياء، والبيان، والسياسة، والكفاية، والصدع بالحجة، والعلم، والحلم عن سفاهة الجهلة، وغير ذلك مما يجري هذا المجرى؛ ومن أقسام العفة: الفناعة، وقلة الشره، وطهارة الإزار، وغير ذلك مما يجري مجراه؛ ومن أقسام الشجاعة: الحماية والدفاع، والأخذ بالثأر، والنكاية في العدو، والمهابة، وقتل الأقران، والسير في المهامه الموحشة والقفار، وما أشبه ذلك؛ ومن أقسام العدل: السماحة، والتبرع بالنائل، وإجابة السائل، وقرى الأضياف، وما جانس ذلك.

وأما تركيب بعضها مع بعض، فيحدث منه ستة أقسام: أما ما يحدث عن تركيب العقل مع الشجاعة: فالصبر على الملمات، ونوازل الخطوب، والوفاء بالإيعاد؛ وعن تركيب العقل مع السخاء: البر، وإنجاز الوعد، وما أشبه ذلك؛ وعن تركيب العقل مع العفة: التزّه، فالرغبة عن المسألة، والاقْتِصَارُ عَلَى أَدْنَى مَعِيشَةٍ، وما أشبه ذلك... وجميع هذه التركيبات قد يذكرها الشعراء في أشعارهم.^٤» وهكذا يصل قدامة من هذا

١ - ابوالحسين احمد بن فارس بن زكريا: معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مادة مدح، ج ٥، ص ٣٠٨.

٢ - النقد الأدبي الحديث، ص ١٧٧.

٣ - قدامة بن جعفر: نقد الشعر، ص ٣٩.

٤ - المصدر نفسه، ص ٤١.

التقسيم إلى محصّلة خلاصتها: أن المصيب من الشعراء من مدح الرجال بهذه الخلال لا بغيرها، والبالغ في التجويد إلى أقصى حدوده من استوعبها ولم يقتصر على بعضها.

ومن بعد قدامة ظهر ابن طباطبا العلوي (ت ٣٤٥ هـ) في ميدان النقد الأدبي، وأشار بإيجاز في كتابه "عيار الشعر" إلى الخصال المشهورة في المدح، وقسمها إلى قسمين: جسمية وخلقية؛ فابن طباطبا لم ينكر في كتابه هذا المدح بالخصال الجسمية في الممدوح، كما فعل قدامة، بل صرح قائلاً: «وأما ما وجدته (العرب) في أخلاقها ومدحت به سواها، وذمت من كانت حاله على ضدها فخلال مشهورة كثيرة: منها في الخلق كالجمال والبسطة، ومنها في الخلق كالسخاء والشجاعة، والحلم والحزم والعزم، والوفاء، والعفاف، والبر، والعقل... ولتلك الخصال المحمودة حالات تؤكدها، وتضاعف حسنها، وتزيد في جلاله المتمسك بها، كما أن لأضدادها أيضاً حالات تزيد في الحطّ ممن وسيم بشيء منها ونسب إلى استشعار مذمومها، والتمسك بفاضلها، كالجود في حال العسر موقعه فوق موقعه في حال الجدة، وفي حال الصحو أحمد منه في حال السكر.»^١

ثم جاء من بعدهما ابن رشيق القيرواني (ت ٤٦٣ هـ) فنقل جميع ما قاله قدامة عن المقاييس الصحيحة للمدح،^٢ إلا أنه وجه انتقاداً له في بعض آرائه قائلاً: «وأكثر ما يعول على الفضائل النفسية التي ذكرها قدامة، فإن أضيف إليها فضائل عرضية أو جسمية: كالجمال، والأهبة، وبسطة الخلق، وسعة الدنيا، وكثرة العشيرة؛ كان ذلك جيداً. إلا أن قدامة قد أبى منه، وأنكره جملة، وليس ذلك صواباً، وإنما الواجب عليه أن يقول: إن المدح بالفضائل النفسية أشرف وأصح، فأما إنكار ما سواها كره واحدة فما أظن أحداً يساعده فيه، ولا يوافق عليه.»^٣

وفي العصر الحديث تناول أحمد بدوي في كتابه "أسس النقد الأدبي" نشأة المديح، وتدرّجه، ومقاييسه الفنية التي توصل إليها النقاد القدامى. وبعد أن ذكر آراء كل من قدامة بن جعفر، والمرباني (ت ٣٨٤ هـ)، وأبي هلال العسكري (ت ٣٩٥ هـ)، وابن رشيق القيرواني خلص إلى القول: «إن نقاد العرب يتفقون على أن الإشادة بالصفات النفسية مدح رفيع يهزّ النفس ويؤثر فيها؛ أمّا ماعدا الفضائل النفسية فالتّقاد فيه على خلاف: يرفضه بعضهم جملة، ويقبله بعضهم إن جاء مع الفضائل النفسية، ويبراه بعضهم مقبولاً في المدح. ولعلّ سرّ الارتياح إلى المدح الرفيع إنّما هو ابتهاج النفس للإشادة بالسّموم الإنساني، ولتصوّر مثل عليا للإنسانية. ولو لم يقترن المدح بالتكسّب لكان لهذا النوع من الشعر قيمة أخرى غير تلك

١ - محمّد بن احمد بن طباطبا العلوي: عيار الشعر، دراسة وتحقيق: عبدالعزيز ناصر المانع، ص ١٧ و ١٨.

٢ - ابو علي الحسن بن رشيق القيرواني: العمدة في محاسن الشعر، تحقيق: صلاح الدين الهوّاري، ج ٢، ص ٢٠٩ و ٢١٠.

٣ - المصدر نفسه، ص ٢١٣.

التي ننظر بها إليه.^١» ثم أبدى مخالفته لما قننه قدامة من أن المدح بفضيلة واحدة أو اثنتين يعدّ قصورا عن المدح المدح الجامع لها، ورأى أن «المدح القويم هو الذي يعطي كلّ إنسان ما يستحقّه، ويقف عند هذا الحدّ، وليس من الضروري أن يجمع المدح كلّ الفضائل النفسية، بل ربّما أعجب الشاعر ببعض هذه الفضائل في المدح، فلا تُلزمه إذن أن يمضي في تمجيد كلّ الفضائل.^٢»

ويؤكد الناقد في دراسته هذه وبكلّ جزم وقاطعية على أنّ المقياس المهمّ لجودة المدح هو التعبير عن أوصاف المدح بعنصر الصدق، ويرى أنّ الشعر الذي تفوح منه رائحة الاستجداء، ويبدو أنّه أنشئ قصدا للتكسّب وطلب المال ليس جديرا بأن يوضع بين الشعر الرفيع. فكلّ مدح يمتهن كرامة الإنسان ويذلّ الناس ليرفع من شأن المدح، أو يرفع المدح إلى درجة الألوهية مدح مذموم يجب تجنّبه. فيمثّل للأوّل بقول أبي العتاهية:^٣

إتّي أمنتُ من الزمان ورِييه لَمَّا عَلِقْتُ مِنَ الْأَمِيرِ حِبَالَا
لو يستطیعُ النَّاسُ مِنَ إجلاله لَحَذُوا لَهُ حُرَّ الخُدودِ نَعَالَاً

ويمثّل للثاني بما ورد عند ابن هانئ الاندلسي في مدح الخليفة الفاطمي:^٤

ما شِئْتُ لَا ما شاءت الأقدار فَاحْكُمُ فأنْتَ الواحدُ القهار

ثمّ يرى أنّ شعر المدح إذا كان عن إعجاب بصفات حقيقية للمدح ويقوم برسم لوحة للإنسان الفاضل الذي يتمتّع بسمات مثالية يكون مقبولا حتى في العصر الراهن الذي يأبى الخوض في كثير من الأغراض الشعرية القديمة.^٥

ومن الممكن القول بأن خير مثال لهذا النوع من المدح الذي يلتزم فيه الشاعر جانب الصدق ويمتلىء حين إنشاده عاطفة ويفيض شعورا هو ذلك المدح الذي عرف باسم المديح النبوي.

١ - أسس النقد الأدبي عند العرب، ص ١٩٤.

٢ - المصدر نفسه، ص ١٩٥.

٣ - شكري فيصل: أبو العتاهية أشعاره وأخباره، ص ٦٠٦.

٤ - حذوا له حُرَّ الخُدودِ نَعَالَا : عملوها له نعالا

٥ - ابن هانئ الاندلسي: الديوان، دراسة وشرح: عمر فاروق الطباع، ص ١٤٢.

٦ - أسس النقد الأدبي عند العرب، ص ٢١٦ - ٢١٨.

المديح النبوي مفهومه ودوافعه

يرتبط المديح النبويّ بذات النبي محمد ﷺ حيث يقوم الشاعر فيه بوصف محاسن النبيّ الأخلاقية والخلقيّة، ويذكر معجزاته الماديّة والمعنويّة، ويتناول كلّ ما له صلة بأمر رسالته؛ فيعبّر عن ذلك كلّه بقلب مفعم بالصدق والإخلاص،^١ وبعاطفة يؤجّجها حبّ النبي ﷺ والإيمان برسالته والإعجاب بشمائله.

والمتّبع لتاريخ المديح النبوي يجده بدأ في حياته ﷺ، وواصل مسيرته بعد وفاته على أساس أنّه حاضر، هذا الحضور الذي يمكن التعبير عنه بأنّه تمثيل لخلود رسالته، واستمرارية شريعته السمحاء، وحتمية بقائها. وقد أصبح هذا الشعر وسيلة يتقرّب بها الشعراء من الله، ويتغنون عنده الأجر والثواب؛ كما أنّهم أرادوا بذلك أن يقوموا بدورهم في إصلاح أوضاع مجتمعاتهم الفاسدة، ويقدموا لعصورهم المثل الأعلى للإنسان الكامل ليقتدوا به ويتبعوا سنّته.^٢

^١ - زكي مبارك: المدائح النبوية في الأدب العربي، ص ١٤.

^٢ - محمود سالم محمّد: المدائح النبوية حتّى نهاية العصر المملوكي، ص ٥٠. وغازي شبيب: فن المديح النبوي في العصر المملوكي، ص ٣٦.

الفصل الثاني:

المديح النبوي في عصر النبوة

تمهيد

إن بعثة النبي محمد ﷺ كانت من أهمّ الظواهر التاريخية التي شهدتها الجزيرة العربية والتي نادى بتعديلات جذرية في حياة العرب على أكثر من صعيد. ومن الطبيعي أن ينقسم الناس حول صاحب هذه الدعوة الجديدة غير المألوفة إلى قسمين: منهم من آمن به وأيده باللسان واللسان، ومنهم من كفر به وحاربه بهما. وقد انعكست أصداء هذه الصراعات على الحياة الأدبية، ووقف عدد من الشعراء أنفسهم للدفاع عن الدعوة الإسلامية، وبيان فضيلتها وفضيلة من يدعو إليها؛ ومن هنا ظهر المديح النبوي بشكل مكثف في النتاجات الأدبية، فمنه ما قيل قبل الهجرة ومنه ما قيل بعدها.

المديح النبوي قبل الهجرة

مع انطلاق الدعوة الإسلامية في مكة المكرمة قام أبو طالب عمّ النبي محمد ﷺ إلى جانبه، ودافع عنه بلسانه، وأبان عن فضائله، وصمد أمام القوى المعادية له من الأقرباء وغيرهم.

وقبل الحديث عن شعر أبي طالب في مدح النبي ﷺ والدفاع عنه، لا بدّ من وقفة عند أجواء مكة وقبائلها ليبدو الأمر واضحاً وجلياً في طبيعة هذا الصراع القائم.

فقريش الذي ينتمي إليها النبي محمد ﷺ فرع من كنانة وهي فرقتان: بطاح وظواهر. وكان النبي ﷺ من قریش البطاح وذلك أن قصياً جدّه الخامس لما وليّ البيت وأمر مكة أقطعها أرباعاً بين قومه، فلما كثرت بنو كعب بن لؤي وبنو عامر بن لؤي أخرجوا بني محارب وبني الحارث بن فهر من البطحاء إلى الظواهر، فانقسمت اثر ذلك قریش إلى فرقتين بطاح وظواهر، فالبطاح من أقام في مكة مع قصي بن كلاب، والظواهر من أقام بظاهر مكة ولم يدخلها. فقریش البطاح هم عشرة بطون: بنو كعب بن لؤي، وبنو عبد مناف، وبنو مخزوم بن يقظة، وبنو عبدالدار، وبنو مرة بن كلاب، وبنو تيم بن مرة، وبنو جمح، وبنو سهم، وبنو عدي بن مالك، وبنو عامر بن لؤي، وقد كان الصراع بين بني عبدمناف وبني مخزوم للوصول إلى السيادة العليا بين جميع هذه البطون^١.

وقد انقسم كذلك بنو عبدمناف إلى أربعة بطون: بنو هاشم، وبنو المطلب، وبنو نوفل، وبنو أمية بن عبد شمس؛ والأربعة: هاشم، والمطلب، ونوفل، وعبد شمس هم أولاد عبد مناف. وكانت المنافسة بين بني أمية وبني هاشم في التنارع على سيادة بني عبدمناف^٢.

^١ - انظر: محمد بن يوسف الصالحي الشامي: سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد. تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي

محمد معوض، ج ١، ص ٤٢٠. ومنير محمد الغضبان: المنهج الإعلامي للسيرة النبوية، ج ١، ص ٧٢.

^٢ - أبو محمد عبدالملك بن هشام: السيرة النبوية، ج ١، ص ١٠٦.

وانتهت سيادة بني هاشم إبان الدعوة النبوية لأبي طالب وسيادة بني أمية لأبي سفيان، وعتبة بن ربيعة، وسعيد بن العاص، وسيادة بني نوفل لمطعم بن عدي، بينما انضم بني المطلب إلى بني هاشم كأهمما فرع واحد.^١

وفي خضم هذه المنافسة على السيادة بين البطون المختلفة من قريش عامة وعبد مناف خاصة كانت البعثة النبوية التي اغتنمها بنو مخزوم وعلى رأسهم الوليد بن مغيرة وابوجهل بن هشام لإشعال نار الحرب ضد بني عبد مناف. وكان لابد لأبي طالب أن يستنهض همم بني عبد مناف ليقفوا صفا واحدا ضد قريش عامة وبني مخزوم خاصة، أولئك الذين يريدون القضاء على سيد بني هاشم محمد بن عبدالله، ولكنه صدم بالموقف المتخاذل من مطعم بن عدي، سيد بني نوفل، فتجرع غصص هذا الخذلان، فصاغه شعرا شجيا تناول فيه زعماء بني نوفل وعلى رأسهم مطعم بن عدي وأخاه الوليد بن عدي وعمهما عمرو بن نوفل،^٢ حيث صورّ تخاذلهم عن نصرته بني عمّهم بالجمال الخائر الضعيف الذي يرشّ البول على ساقيه وهو في بيداء شاسعة لا يُرتجى منه اي جدوى وفائدة؛ فقال معبرا عن ذلك:^٣

ألا قل لعمرو والوليد ومطعم	ألا ليت حظي من حياطتكم بكر
من الخور حبّاب كثير رغاؤه	يرش على الساقين من بوله قطر
تخلف خلف الورد ليس بلاحق	إذا ما علا الفيفاء قيل له وبر
أري أخوين من أينا وأمنا	إذا سئلا قالا إلى غيرنا الأمر
بلى لهما أمر ولكن تجرّما	كما جرّمت من رأس ذي علق الصخر
أخصر خصوصا عبد شمس ونوفلا	هما نبدانا مثل ما يُبئد الجمر

ثم دخلت المعركة بين قريش وأبي طالب مرحلة جديدة، حيث تدامرت قريش فيما بينها على النيل من أصحاب رسول الله، فوثبت كل قبيلة على من فيها من المسلمين يعذبونهم. وعندما شعر أبو طالب أن الخطر يهدد ابن أخيه دعا بني هاشم وبني المطلب إلى حمايته والحيلولة دون إلحاق الأذى به، فأجابوه إلى ما

^١ - المنهج الاعلامي للسيرة النبوية، ج ١، ص ٧٢.

^٢ - المصدر نفسه، ج ١، ص ٧٣.

^٣ - السيرة النبوية لابن هشام، ج ١، ص ٢٦٨. والمنهج الاعلامي للسيرة النبوية، ج ١، ص ٧٣ - ٧٤.

^٤ - يريد: أي أن بكرنا من الإبل أنفع له منكم

^٥ - الخور: الضعاف. والحباب: القصير.

^٦ - الفيفاء: الطريق بين الحبلين والصحراء الواسعة والمستوية. الوير: حيوان من ذوي الحوافر في حجم الأرنب.

^٧ - تجرّم: سقط وانحدر. رأس ذي علق: الجبل.